

فهریات زبان آذری

در قرن هشتم و نهم

دوبیتی‌هایی از شیخ صفی‌الدین اردبیلی عارف نامی و دیگران در دست است که میتوان آنها را از بقایای زبان آذری در قرن هشتم و نهم معرفی کرد. دوبیتی‌های نامبرده بترتیب عبارتند از:

الف - اشعار منسوب بشیخ صفی‌الدین

ب - ایاتی که از اطرافیان شیخ نقل شده

ج - دوبیتی منسوب به یعقوب اردبیلی

د - دوبیتی‌های عبدالقادر مراغه‌ای

مرحوم کسروی دوبیتی‌های منسوب بشیخ و اطرافیان او را در رساله آذری آورده ولی برای شرح و توضیح کلمات و معانی آنها تفصیل قانع کننده‌ای نداده و از دوبیتی‌های یعقوب اردبیلی و عبدالقادر مراغه‌ای نیز نامی نبرده است.

نگارنده لازم دید همه آنها را ضمن یک مقاله شرح و توضیح دهد و برای تسهیل کار و اجتناب از اطناب در تنظیم این مقاله روش زیر را اتخاذ نمود:

- ۱ - هر جا بنظر رسید که کلمه‌ای از قلم افتاده و افزودن آن برای تکمیل وزن و معنی لازم است آن کلمه را در داخل گیومه «» قرار دادم
- ۲ - کلماتی را که بنظر می‌آمد تغییر شکل داده‌اند در متن بحال خود واگذاشته

و صورت اصلاحی آنها را در کنارشان میان هلالین () آوردم

۳ - معنی و تلفظ هر دوبیتی را در زیر آن قرار داده و توضیحات لازم را در آخر مقاله گنجانیدم
اینک اشعار :

الف - دوبیتی های شیخ صفی - در کتاب سلسله النسب صفویه که شیخ حسین نامی از نوادگان شیخ زاهد گیلانی آنرا تالیف کرده ، یازده دوبیتی بشیخ صفی الدین اردبیلی جد سلاطین صفویه و عارف معروف قرن هشتم ، نسبت داده شده که بظن قوی از خود شیخ بوده و بزبان قدیم مردم اردبیل سروده شده است
شرح کلی هر یک از دوبیتی های شیخ در همان کتاب به بیانی صوفیانه آمده و چون بفهم معانی کلمات کمک میکند خلاصه و مفهوم آنرا با توجه به عبارات بجای معنی در زیر هر یک از دوبیتی ها سی آورم و برای اطلاعات بیشتری ممکن است خوانندگان باصل آن مراجعه فرمایند .
اینک اشعار :

۱ - صفییم^۱ صافییم گنجان^۲ نمایم

بدل درد ژرم^۳ تن بیدوایم

کس بهستی نبرده ره باویان^۴ طالعالت فرستی

از^۵ به نیستی چو مردان خاک پایم

safiyem sāfiyem ganjān namāyem

bedel darda jdarem tan bidavāyem

kas behasti naborda rah beūyān

az benisti co mardān xāke pāyem

معنی : صفی صافییم که گنجهها «ی حقیقت» را می نمایانم ، بدل درمند و به تن بیدوایم ، کسی از هستی (خود بینی) ره بخدا نبرده ، من از نیستی (فروتنی) خاک پای مردانم

۴ - بته (بنه) درد ژران از بوچینم^۶ درد

رند^۸ پاشان برم^۶ چون خاک و چون گرد

مرک و ژیریم (ژیوم؟^{۱۰}) بمیان^{۱۱} (به میان؟) دردمندان

ره باویان بهمراهی شرم برد^{۱۲}

beneh dardajdarán az bújinèm dard
 rande pášán berem con xákô con gard
 margo jdívem be mi'yán dardmandán
 rah beúyán behamráhi šerom bard

معنی : بگذار تا درد دردمندانرا بجان خرم و غبار بایشان باشم ، مرگ
 و زندگیم میان دردمندان باشد «زیرا» بهمراهی ایشان راه بعق توانستم برد
 ۳ - موازش ۱۳ از چه ۱۴! او یان مانده (منده؟) دوریم

از چو او یان خواصان پشت زوریم^{۱۵}
 دهشتم (بهشتم؟) دوش با عرش و بکرسی

سلطان شیخ زاهد^{۱۶} چو گان گوئیم (۱)

mavázeš az ce úyán manda dûrim
 az co úyán xavásán pošt zûrim
 beheštom dûš bá aršo bekorsi
 soltán šeyx zâheda covgâne gûim

معنی : مگوئید من از حق دور مانده‌ام ، من برای خاصان حق کمک و زور
 بستم ، شانه بزیر عرش و کرسی داده‌ام «زیرا» گوی چوگان سلطان شیخ زاهدم

۴ - شاهبازیم جمله ماران بکشتیم

وفا داریم بی وفا یان بهشتیم
 قدرت زنجیریم بدست استاد

چختم (چختم؟^{۱۷}) آتشم (آتسیم) دیگم نوشتیم

šâhbâzim comla mârán bekoštím
 vafâ dârim bivafâyán beheštím
 ʔodrata zanjirim bêdase ostâd
 caxma^{ʔa} âtešim digem nevêštím

۱ - در این دوبیتی همچو بنظر میرسد که کلمات «دور» و «زور» بدلیل گوی-دوی
 و زوی تلفظ میشده چنانکه هم اکنون در مراغه و اطراف آن «ر» «ی» تلفظ میشود ،
 و با این دو کلمه نیز مانند بسیاری از نظائرشان با حذف آخر (دووزو) معمول بوده؟

معنی : شاهبازیم که همه ماران (صفات ذمیمه) را کشتیم ، وفا داریم که بی وفایانرا هشتیم ، بدست استاد (پیرومرشد) زنجیر قدرتیم ، و برای آتش چخماقیم که شعله دیک (هوای نفس و حرص) را فرو نشانندیم

۵ - همان هوی^{۱۸} همان هوی همان هوی

همان کوشن^{۱۹}! همان دشت همان کوی

آزواجم^{۲۰} اویان تنها چو من بور^{۲۱}

بهر شهری شرم^{۲۲} هی های وهی هوی

hamán hûya hamán hûya hamán hûy

hamán kovšan hamán dašta hamán kûy

âz vâjem uyâm tanhá co man bur

behar šahri šerom hey hâyo heyhûy

معنی : همان خداست و همان کوشن و دشت و کوی، من میگویم (آرزو داشتیم؟)

چه میشد که حق مخصوص من میبود! و « حال آنکه » بهر شهری رفتیم « پراز » هایهوی اوست

۶ - بشتو بر^{۲۳} آمریم^{۲۴} حاجت روا بور

دلَم زنده بنام مصطفی بور

هرا^{۲۵} دو^{۲۶} از بو^{۲۷} بور دام^{۲۸} بو پار سر^{۲۹}

هر دو دستم بدامن مرتضی بور

beštö bar âmarim hâjat ravâ bûr

delem zenda benâme mostafâ bûr

harâ dow ar bovë bûrdâm bupârser

har do dastem bedâman mortazâ bûr

معنی : بپر تو آمدم حاجتم روا شد ، دلم بنام مصطفی زنده شد ، نوبت فردا

(قیامت) چه شود و از برده ام (علمم) بپرسد دست «التجایم» بدامن مرتضی باشد

۷ - شیخه (شیخم) شیخی که احسانش باهمی نی (هدهینی^{۳۰})

تنم بوری (بور^{۳۱}) عشقم آتش کمی نی (۱)

۱ - در مصراع آخر این دوبیتی قافیه رعایت نشده و احتمال می رود بجای «خبر»

کلمه دیگری (مثلا غمی) بوده باشد ولی چون بامعنی که صاحب سلسله النسب داده اختلاف داشت از اظهار نظر خودداری شد (۴)

تمام شام «و» شیراز از نوریریم^{۳۲} (؟م)

شیخم سر پهلوانی (ن؟) از خبرنی
 šeyxem šeyxi ke ehsânš bâ hamîne
 tanem bur eššema âteš kami ne
 tamâme šâmo šîrâz az norirom
 šeyxem sar pahlavâna az xabar ne

معنی : شیخ من شیخی است که احسانش شامل همه است ، تنم بر «از عشق اوست» و آتش عشقم کمی ندارد، تمام شام و شیراز را نور دیدم ، شیخ من سرمبارزان (میدان جهاد) است و من بی‌خبرم

۸ - بمن جانی بده از جانور بوم^{۳۳}

بمن نطقی بده تا دم آور^{۳۴} بوم
 بمن گوش (شی) بده آرز (از؟) جشن نوا (بشنوا؟) بوم
 هر آنکه (آنکه؟) وانگه^{۳۵} بو از آ^{۳۶} خبر بوم

beman jâni bedeh az jânevar bôm
 beman notš'i bedeh tâ dam âvar bôm
 beman guši bedeh az bešnavâ, bôm
 har on ga vâng bö az â xabar bôm

معنی : بمن جانی بخش تا زنده «ابدی» باشم ، بمن نطقی ده که گویاشوم
 بمن گوش بخش که شنوا باشم و هر جا بانگی است از آن خبر شوم

۹ - دلر^{۳۷} کوهی سراو دنده (ونده؟^{۳۸}) نه بور

عشقر جوئی که وریان^{۳۹} بسته (بنده؟^{۴۰}) نه بور

حلم (حلمر) باغ شریعت مانده^{۴۱} زیران^{۴۲}

روحر بازر (بازی) به پرواز دنده (ونده) نه بور

deler kûhi sarè u venda nè bûr
 eššer jû'i ke varyân banda nè bûr

helmer bâ^še šari'at mánda zirán

rúher bâzi be parváz vpnda nê hûr

معنی: دات کوهی بود که سر آن «از فرط بلندی» دیده نمیشد، عشق تو جوئی بود که در بند و ریان نبود، حلم تو «مانند» باغ شریعت همیشه آباد بود و روح تو بازی که پرواز او «از فرط دوری» دیده نمیشد (۱)

۱۰ - سخن اهل دلان در بگوشم

دو کاتب نشسته (نیشته^{۴۲}) دایم بدوشم

سوگندم هرده^{۴۴} بدل چو مردان

بغیر از تو بجای (بجائی) جش^{۴۵} نروشم (نووشم^{۴۶})

soxan ahle delán dorra bogûšem

do kâteb ništa dâjem bedûšem

sovgandom hêreda bê del co mardán

be^šeyr az to bejâi ješ nevûšem

معنی: سخن صاحب دلان در بست در گوشم، دو کاتب همیشه بر دوشم نشسته، بدل مانند مردان سوگند خورده‌ام که بغیر از تو بجائی چشم نیندازم

۱۱ - او یانی بنده ایم او یانی (او یان) خوانم

از آن بوری^{۴۷} به بر او یانی رانم^{۴۸}؛

او یانی عشق شوری در دل من

انک^{۴۹} زنده ایم چه عشق نالم (نانم^{۵۰})

ûyâni banda'im ûyâna xânem

azon bú-i bebar ûyâni rânem

ûyâni eš^š šûri dar delê man

ananke zanda'im ee eš^š nânen

۱ - در سلسله النسب بجای «بود» در معنی همه جا است « آورده هر صورتیکه

کلمه «بور» ماضی مطلق است و شیخ از مراد خود بعنوان گذشته یاد میکند، مگر اینکه تصور شود بجای «نه بور» در آخر مصراعها «نه بو» باشد که در اینصورت معنی

سلسله النسب صحیح است (۲)

معنی : بنده حقم و او را میخوانم ، از آنجهت اسب (همت) بیر او میرانم
عشق او شوری است در دل من ، اکنونکه زنده‌ام از عشق مینالم (۱)
تذکر - در پایان اشعار شیخ صفی تذکر نکات زیر لازم است :

(۱) - در این اشعار صرف افعال و ضمائر تحت تاثیر چند لهجه قرار گرفته ، در مواردی ضمائر ربطی و مضارع شبیه بزبان هر زندی و گاهی خلخالی است و در مواردی هم از لهجه رسمی دری پیروی شده

(۲) - کلمات، گاهی بصورت محلی و گاهی بصورت معمول در زبان دری آورده شده مثلا در باره‌ای موارد بجای «اچ» و «چ» «از» دیده میشود

(۳) - بطور کلی آثار دستخوردگی و تحریف در دو بیت‌های فوق ظاهر است ولی آنچه میتوان بطور قطع و یقین بدان حکم کرد اینکه در زبان دو بیت‌های شیخ در عین پیوستگی بزبان آذری اثراتی از زبان خلخالی (و مالا کردی) و تاتی و حتی تالشی دیده میشود و این اثرات از مجاورت و آمیزش پیدا شده چنانکه عین همین اختلافات در اشعار زیر نیز مشهود است و حتی بازبان دو بیت‌های شیخ نیز تفاوت‌های دارد و این امر دلیل آنست که در هر یک از نقاط مختلف آذربایجان زبان آذری تحت شرایط محلی وضعی خاص داشته ولی در عین حال این لهجه‌ها پیوستگی کلی خود را با یکدیگر حفظ کرده‌اند

ب - در کتاب صفوة الصفا تالیف ابن بزاز سه دو بیت از اطرافیان شیخ صفی‌الدین نقل شده که آنها نیز قاعدتاً باید بزبان یکی از نواحی اردبیل یا خلخال سروده شده باشد (۴)

(۱) - حاجی علی از پدر خود پیره نجیب روایت کرد که نوبتی مولانا شمس‌الدین بر فیقی را با شبخ قدس سره دغدغه نفاق در خاطر مختلج شد ناگه ویرا مرض دماغی طاری شد و سر بصرع کشید و در دماغ خلل در آمد، از دیه بخانه ما در آمد و تضرع و وزاری آغاز کرد که از برای خدا می‌دانم که مرا این زحمت و خلل دماغ از غیرت شیخ رسیده است، من برخاستم و بحضرت شیخ رفتم و صورت حال بگفتم، شیخ فرمود من تنها در زاویه می‌نشینم برو او را بیار ، بیامدم و او را برداشتم و بحضرت شیخ می‌رفتم، در راه کودکان

۱ - در سلسله‌النسب ، مصراع آخر اینطور معنی شده : «مادام که زنده‌ام از عشق مینالم» ولی کلمه «انکه» مفید این معنی نیست مگر بجهاتی که در حواشی ذکر شده (رک شماره ۴۹)

رادید بلعب و کعب بازی مشغول بودند از غایت اختلال دماغ دشنام بقذف بکودکان میداد، چون بحضرت شیخ رسیدیم شیخ در زاویه قدیم نشسته بود، مولانا در آمد و سر برهنه کرد و بوسه بردست شیخ داد و بنشست و شیخ بخواند و انشد : هر که بالایوان ۰۰۰ مولانا شمس الدین بشنید باز برخاست بیامد و سر در قدم شیخ نهاد و در حال آن عرض از او زایل شد ... (۱) اینک آن شعر :

۱۴ - هر که با (ما) لایوان^{۰۱} دوست آگیری^{۰۲}

هار^{۰۳} او (و) آسان بروران^{۰۴} او (آو) ریری (زیری^{۰۵})

من چوما (با) لایوان زره^{۰۶} باوو^{۰۷}

خونیم زانر^{۰۸} کورو^{۰۹} او را^{۱۰} آگیری

harke má lâyvâna dnst agirë

hâro âsân berürân âv zirë

man co bâ lâyvân zara beâvu

xo nem zâner kuru ou râ agirë

معنی : هر که با ما دیوانگان دوستی کند آب ردها را خوار و آسان شمرد (یعنی دیوانه آب میزند) ، من چون باد دیوانگان با آنها زده ام خود نمیدانم که کدام آب راه میگیرد (یعنی از خطرات نمیاندیشم)

(۲) - همو مینویسد پیره عبدالکریم خلیجالی از پدر خود معروف بچنگی روایت کرد که او گفت نوبتی با مولانا محمد اسماعیلان خطیب خلیجالی متوجه حضرت شیخ شدیم من در راه این دوبیتی بخواندم ، و انشد : هر که اورامنه بنام بخوند ۰۰۰

خطیب محمد گفت این معنی روانیست و نتوان گفتن ، چون بحضرت شیخ رسیدیم و بنشستیم اولین سخن که شیخ آغاز کرد، فرمود پیره چنگی چون خواندی در راه که می آمدی «خداوند بنده بی بنده خداوند» ؟ چون این سخن بشنیدم حیرتی بمن فرود آمد و خطیب محمد نعره زد و بیخود افتاد... (۲) اینک شعر :

۱۴ - هر که او را منه^{۱۱} بنام «او» بخوند (خوند^{۱۲})

شوو رو^{۱۳} بسته داری کامر^{۱۴} و بند

۱ - صفوة الصفا نسخه چاپی ص ۱۳۵

۲ - همان کتاب ص ۱۹۱

گاریا (گارِ ایا؟) میرسی جهنامه^{۶۶} دارانخداوند بنده بی^{۶۷} بنده خداوند

harke úrâmana bĕnâmè û xand

šovö rû basta dârë kâmer û band

gâr iyâ mîrasë jahnâma dârân

xodâvand banda bĕ banda xodâvand

معنی: هر که «لحن» اورامن را بنام او خواند (یعنی در عین مطربی توجه بحق داشت) شب و روز بخدمت او کمر بسته دارد، و اگر از بندگان کسی باین مقام رسد خداوند بنده شود و بنده، خداوند؟

و ممکن است بیت اول چنین باشد (؟)

هر که او را منه (بنام؟) بخو^{۶۸}ر؟^{۶۹}ند

شوو رو بسته داری کامر و بند

harke û rà mana ben'om bxûrand

šovo rû basta dârë kâmer o band

یعنی: هر که را براه منست (یا من برای او هستم). مقامی شایسته میدهم تا شب و روز کمر بخدمت بسته دارد.

(۳) - همو مینویسد «خواجه آغا گوید عورتی بود ظالمه و کار کرده باغبانی

کردی روزی آتش ذوقش زبانه کشید و در خاطرش افتاد که شیخ مرا یاد نمی آورد زبان بگشاد و این پهلوی انشاد کرد:

۱۴ - دیره^{۷۰} کین سر بسودای ته گیجیدیره کین چش چو (چه؟) خونین اسره^{۷۱} ریجی^{۷۲}دیره سر باستانه اچ^{۷۳} ته دارمخود نواجی کور بختی^{۷۴} چو (چه؟) کیجی^{۷۵}

dîra kin sar besodâye te gîjê

dîra kin ceš ce xûnin asra rijê

dîra sar bâstâna ac te dârom

xod nevâji ke varbaxte ce kîji

معنی: دیربست که این سر بسودا یتو گیج است، دیربست که این چشم اشک

خونین میریزد، دیرست که سر باستانه تو دارم و خود نمیکونی که بدبخت چه کسی هستی!

تذکر: دوییتی فوق با اندک اختلافی بیاباطاهر عریان نسبت داده شده و از حیث مناسبات زبانی با دوییتی های سابق تفاوتی دارد، از قبیل کلمه «دیره» بجای «زیره» و «خود نواجی» عوض «خونیم نواجی» معذک چون نسبت انشاد آن بیان و طالبه داده شده ممکن است تصور شود که بیکی از لهجه های اطراف اردبیل سروده و مخصوصا که درباره ای خصوصیات بدوییتی های شیخ مانده است (۱)

ج - در کتاب دانشمندان آذربایجان (۱) يك دوییتی از یعقوب اردبیلی

نقل شده:

۱۵ - رشته (اشته ۷۶) دستت بالا گلگون کریته (گری ته ۷۷)

تو (تا) بدستان هزاران خون کریته

در آئینه نظر کن تا بوینی^{۷۸}

که وینم زندگانی چون کریته

ešte dastet balâ gulgûn kari te

tâ bedastân hezârân xûn kari te

dar âina nazar kon tâ bevîni

ke vînom zandagâni cûn kari te

معنی: دستت را بالا! گلگون میکنی تا بدستان هزاران خون کنی، در

آینه نظر کن تا «خود را» ببینی تا ببینم که چگونه زندگانی خواهی کرد؟ (یعنی شیفته خود میشوی و زندگی برایت مشکل میگردد)

د - در يك کتاب خطی که در فن موسیقی نوشته شده و موافق آن عبدالقادر بن

الحافظ مراغه ای است و تاریخ استنساخ آن مربوط با اوائل قرن نهم می باشد و در کتابخانه

ملی ملک بشماره (۱۳۰۴) ضبط شده و فلهوی دیده میشود که چون گوینده آنها معلوم

نیست ولی از نظر خصوصیات بزبان آذری شباهت دارد (مخصوصا فلهوی اول) میتوان

احتمال داد که مربوط بلهجه اهل مراغه باشد (۲) و ما آنها را در اینجا می آوریم

۱۶ - ایگهان^{۲۹} پر خوری (خوری) من سوی^{۸۰} ته وس^{۸۱}

ورگهان پرگل من بوی ته وس

ار دوگیتی^{۸۲} دامانم وزنی (زنی؟) چنگمن از هر دو گهان و^{۸۳} روی ته وس

ay gehân por xora man sûye tè vas

var gehân por gola man bûye tè vas

ar do giti dadâmânem zanê cang

man az har do gehân vâruye tè vas

معنی: اگر جهان پر از خورشید شود مرا روشنی تو بس است و اگر جهان

پر گل باشد مرا بوی تو کافی است، اگر دوگیتی دست بدامن من زنند مرا از هر دو

جهان روی تو بس است

۱۷ - شوان^{۸۴} گردان ویاوانان^{۸۵} بر آمان (برامان؟)^{۸۶}خمار^{۸۷} بریده یا بدریده دامانچس چشمان (چشمان؟)^{۸۸} خود میکیزنم (می کی ژنم؟)^{۸۹} لاو^{۹۰}بو که لاوم به بیج^{۹۰} کیلی (کیلی؟) سامان^{۹۱}

šovân gardân veyâvânân barâ mán

xemâr hobrîda yâ bedrîda dâmân

ce sar cašmâne xod mi key jdanom lâv

boke lâvem be boj kebliyye sâmán

معنی: شبها در حالیکه برای منزل در بیابانها خمار بریده یا دامن دریده

گردانم از چشمان سرخود کی «میتوانم» لاف بزدم (یعنی ادعا کنم که جهت منزل

رامی بینم؟) «چه» ممکن است لاف من در «جهت» قبلی سامان باشد.

توضیحات راجع بلغات

۱ - safiy-yem - علت اینکه در تلفظ ضمیر ربطی اول شخص مفرد به

صورت em (بکسر اول) نشان داده شده تناسبی است که بین صرف ضمائر ربطی

(و گاهی مضارع) در دو بیتی های شیخ با لهجه هزرندی مشاهده شد با این تفاوت که در هزرندی برای اول شخص مفرد en یا in بکار میرود و در این جا em یا im آورده .

در هزرندی ضمائر ربطی عبارتند از :

اول شخص مفرد : en = in . جمع : om = um -

دوم شخص : e = i . or = ur --

سوم شخص : a = â . od = ud

در این لهجه نیز ممکن است ضمائر ربطی (باستثنای اول شخص مفرد که em یا im است) بقیه وضعی شبیه بضمائرفوق داشته باشند (؟) و در سوم شخص گاهی نیز «e» بجای «a» دیده میشود (؟)

و اما در صرف ماضی و مضارع از نمونه های جزئی که در اشعار موجود است قضاوت صحیح ممکن نیست ولی تا حدی میتوان دریافت که شبیه به صرف فعل هزرندی نیست و بیشتر به صرف معمولی زبان دری شباهت دارد (؟) و اگر در ضمائر ربطی هم آنرا تابع صرف «دری» بدانیم ناچار باید مانند مرحوم کسروی قائل شویم که شیخ غالباً بجای «اول شخص مفرد» جمع بکار میبرده (؟)

۲ - ganj - àn = (گنج + آن «جمع») = گنجها.

تذکر - در این لهجه علامت جمع غالباً «ان» میباشد (و از این جهت با هزرندی و تاتی مختلف است) ولی گاهی به (بو = ها) نیز جمع بسته شده (رک شماره ۵۷)

۳ - darda - jdar = (درد + ژر) = دردمند ، در تبریز و اطراف

dardajar میگویند و در اشعار راجبی که در قرن نهم سروده نیز در دجر آمده:

کوهانم سر بلندی خورم صاحب از این درد جبری بلبل مصاحب (۱)

چیز دوم این کلمه معلوم نشد ، ممکن است «زار» یا مخفف «دچار» باشد (؟)

۴ - ûyàn - شیخ صفی همه جا این کلمه را بجای «حق» و خداوند بکار

برده و مرکب است از «او» ضمیر سوم شخص مفرد و آن «جمع» یا «نسبت» و گویا از این

جهت است که عرفاً همه چیز را تجلی حق میدانند و جز او کسی و چیزی نمی بینند

۵ - az = من ، این کلمه در مورد فاعلی بجای «من» آورده میشود (در پارسی

باستان adam - در اوستا azam و در کردی az یا aj - خلخالی azi)

۶ - co = برای - با احتمال قوی همان کلمه «bi» است که در لری و

دشتستانی و شوشتری معمول است

تذکر : «س» در اول کلمات جنوبی در شمال غربی ایران گاهی به «چ» بدل میشود : سریش = چریش (رک رساله آذری چاپ سوم ص ۵۱) و این تبدیل در آخر نیز ممکن است واقع شود ؛ کس = کیچ

۷ - bu-jinom = (بو = ب + جینم = چینم) بچینم

تذکر - در این لهجه «ب» اول فعل مضارع گاهی بصورت «بو» دیده میشود «بوجینم» --- «بو پارسر» بجای بچینم و پیرسد.

همچنین تبدیل «چ» به «ج» نیز معمول است مانند «جش» بجای چشم و «اج» و «ج» عوض «اچ» و «چ» و ممکن است این تبدیل اخیر در اثر رسم الخط پیش آمده باشد .

۸ - rand = گرد و غبار . چه خاک رند گ-ردیرا گویند که از روی خاک برخیزد (رک برهان قاطم)

۹ - berom = (اول شخص مفرد مضارع از رفتن) = بروم ، و در اینجا مجازا بمعنی «گردیدن» آورده همچنانکه «شدن» نیز مجازا بجای «گشتن» بکار میرود و در لهجه رازی و خراسانی استعمال «رفتن» بجای شدن معمول است (؟)

و اگر barom خوانده شود و آنرا مضارع «بردن» بگیریم ، معنی چنین میشود «غبار پایشان چون گرد و خاک ببرم» ولی معنی که مولف سلسله‌النسب داده آنرا تائید نمی کند و لذا یا باید چنانکه گفتیم «برم» = «بروم» باشد و یا تصور شود که در اصل bovem بوده و تحریف شده و یا اساسا «برم» بضم «ب» در لهجه مزبور بجای «بوم» بکار میرفته و چیزی که تا حدی موید این مطلب بوده و تبدیل «و» را به «ر» میرساند آوردن کلمه «ژبر» بجای «زیو» در بیت دوم همین فهلوی است؟

۱۰ - jdiv = «زیو» از «زبستن» = زندگی و حیات ، در متن «ژبر»

نوشته شده و شاید در این لهجه «ژبر» بجای «زیو» بکار میرفته ؟

۱۱ - be --- در اول «بیان» = be مخفف bove بمعنی «باشد» آمده

و گاهی در اشعار شیخ بندرت bi نیز دیده میشود و غالباً در این صورت بمعنی «شود» بکار رفته

۱۲ - $\text{šerom} + \text{bard}$ = «شرم = شدم + «برد» اسم مصدر از

«بردن» و روی هم این ترکیب «توانستم برد» معنی میدهد (۲)

تذکر - در لهجه‌های آذری غالباً «د» آخر که مسبوق بحرکت کوتاه یا کشیده باشد به «ر» بدل میشود و هم اکنون در هرزنی و خلخالی این روش متداول است: در خلخالی «آمار-امتار» بجای «آمد-ستاند» و در هرزنی «شر، در» عوض «شد، داد» آمده

۱۳ - mavâze-š = این ترکیب رویهم در مورد «مگوئید»، «گمان مکنید»،

«تصور نشود» و امثال اینها بکار میرود ولی از نظر صرف مرکب است از («م» نهی +

«واز» = «واج» از «وازدن» بمعنی «گفتن» + «ش» ضمیر و در شعر همان تبریزی

نیز به همین معنی دیده شد: موازش کان یوان بمروو وارست .

۱۴ - ce = (مخفف «اچ» بمعنی «از») ، در مواردی هم بجای acce

je و aj آمده (رک ذیل شماره ۷)

تذکر - تبدیل «ز» به «چ» یا «ژ» نیز در لهجه‌های مختلف آذری معمول است

۱۵ - $\text{Post} + \text{zûr}$ = زور پشت ، کمک و پشتیبان

تذکر - در زبان آذری عموماً مضاف‌الیه بر مضاف و صفت بر موصوف مقدم

آورده میشود

۱۶ - $\text{soltân sey x zâheda}$ = این شخص مرشد و مراد شیخ صفی و

همان شیخ زاهد معروف گیلانی است: نکته‌ایکه قابل تذکر است اینکه آخر

زاهد را مفتوح آورده و همچو بنظر می‌آید که کلمات در مورد مفعولی آخرشان

مفتوح میشود (۲) و در این مورد یعنی: برای سلطان شیخ زاهد . . . یا شیخ زاهد را

۱۷ - caxmax-a = چخماق - و در اینجا نیز آخر چخماق بعلت مفعول

بواسطه بودن باید مفتوح تلفظ شود؟

تذکر - در این لهجه گاهی \hat{a} به a بدل شده و یا بر عکس: مانند «منده»

و «خوند» بجای «مانده» و «خواند» و «کامر» و «بوردام» بجای «کمر» و «بردم»،

در خلخالی نیز همین روش معمول است

۱۸ - hu = مقصود از کلمه «هو» در اصطلاح صوفیان خداوند است

۱۹ - $\text{kôv\text{san}}$ = مزرعه و چراگاه و دشت، در تبریز و حوالی آن نیز این

این کلمه معمول است (در خلخالی : kafšan - کردی : kavšan)

۲۰ - $\hat{a}z + v\hat{a}jom = (\text{آز} + \text{واجم}) = \text{من میگویم}$ ،

مرحوم کسروی «آز» را صورت دیگری از «از» بمعنی «من» گرفته ولی بنظر اینجانب این فرض صحیح نیست چه «آز» در اول فعلی بکار رفته که مصدر به «و» بوده و مفید معنی استمرار نیز هست بنا بر این میتوان احتمال داد که «آز و اجم» تغییر یافته («از آواجم» = من میگویم) باشد (؟) و آمدن «آ» در مورد استمرار (در افعال مصدر بو او) در اشعار آذری بیسابقه نیست چنانکه در شعر کشفی (۱) آمده چنان کین غم چ من بان آویاج عجب زانم که چین غم یان برم ما آویاج در شعر فوق «میگدازد» معنی میدهد .

بنابراین بنظر اینجانب «a» استمرار که در اول فعل مضارع می آمده (رك شماره ۵۲) در افعال مصدر بو او ä همیشه و این a یا ä استمرار در دشتستان بصورت e و i دیده میشود: ایاره - ایده = می آورد - میدهد . (در کردی a رك فرهنگ مردوخ ص ۲۴)

اما کلمه «واج» از «واجتن» بمعنی «گفتن» آمده (خلخالی : vuj تاتی : (vûjd) .

۲۱ - $b\hat{u}r = (\text{سوم شخص مفرد ماضی از فعل büran = بودن}) = \text{بود}$ (رك ذیل شماره ۱۲)

۲۲ - $\text{serom} = (\text{اول شخص مفرد ماضی از فعل seren بمعنی «شدن»}) = \text{رفتم}$ (در هرزنی و خلخالی بترتیب sere و seren - رك ذیل شماره ۱۲)

۲۳ - $\text{besto} + \text{bar} = (\text{ب} + \text{ش} + \text{تو} + \text{بر}) = \text{به بر تو}$ کلمه es در مورد اضافه اختصاصی ضمیر دوم شخص مفرد متصل میشود (در هرزنی $\text{es} + \text{te}$ - در کردی $\text{e} + \text{to}$)

۲۴ - $\hat{a}mar - im$ اول شخص مفرد ماضی از مصدر amaran = آمدم (رك ذیل شماره ۱۲)

۲۵ - $\text{hara} = \text{مخفف «هردا»} = \text{فردا}$ تذکر - «هر» در اول کلمات شمالی گاهی مساویست با «فر» در کلمات جنوبی:

هرسود = فرسود - هرات (هرزنی) = فروخت

۲۶ - dow = نوبت (درپارسی دری «داو» - در خراسان دو)

۲۷ - bovë = بود ، باشد ، شود (رك شماره ۱۱)

۲۸ - bürdâm = (بورد + «م» ضمیر) = برده ام ، معلم

۲۹ - bû-pârs-er = (سوم شخص مفرد مضارع از فعل parsiyen =

پرسیدن) = پرسد

تذکر - تبدیل o یا u به a یا â یا e و عکس آن و همچنین تبدیل o به e

و e به u یا بر عکس در لهجه های مختلف آذری معمول است چنانکه در هرزنی

mor = mâr و dost = dast و tekûn = dokân

۳۰ - ham-in = (هم + «این» نسبت) = همگان ، منسوب بهم (۴)

۳۱ - bûr = بر (پهلوی pur - بلوچی و سمنانی par: - مشهدی bor)

۳۲ - norîram = اول شخص مفرد ماضی از فعل noriren = نوردیدن

وطی کردن) = نوردیدم

۳۳ - bom مخفف bovem (رك شماره ۱۱ و ۲۷) = باشم

۳۴ - dam + âvar = (مرکب از «دم» و «آور») = سخنور ، گویا

۳۵ - vâng = بانگ و فریاد (پهلوی vâng ، طبری vang -

گیلکی vâng)

۳۶ - â = مخفف «آن» ضمیر اشاره (هرزنی a ، تاتی a)

۳۷ - del-er = (دل + ر = «ت» ضمیر دوم شخص مفرد) = دلت

تبدیل «ت» ضمیر به «ر» در لهجه های مختلف آذری رایج است چنانکه هم اکنون

در هرزنی بجای آن ir می آورند : اسبت = اسپر

۳۸ - venda = اسم مفعول از فعل (وندین = دیدن) = دیده - در متن «دنده»

نوشته شده و اگر فرضاً آنرا «دیده» بخوانیم باز قافیه جور نمی آید و چون بترتیب

فعل vindian و vinde بمعنی «دیدن» هم اکنون در هرزنی و تاتی معمول است.

همچو بنظر رسید که در این مورد نیز بجای «دیده» باید venda از مصدر

(vendeyan) باشد (۴)

۳۹ - varyán = «وری» = ورغ + «ان» (نسبت) = سد و بندیکه بر

روی رودخانه و جوی بندند و هم اکنون در آذربایجان بهمین معنی معمول است

۴۰ - banda = (بند + «ه» نسبت) = بسته

۴۱ - mânda = بمعنی آباد و معمور ، این کلمه هم اکنون در ضمن يك

تعارف تبریزی مشاهده میشود، توضیح آنکه کسی چون بسفر رود و دیر بر گردد

آشنایان و خویشان در اولین برخورد ضمن احوال پرسی از او میگویند «همیشه خانه

مانده!» - و در عبارت شیخ صفی نیز آمده : کار بمانده کار تمام بری (۱) یعنی:

ای خانه آبادان کار تمام بود

تذکر : این کلمه شاید ترکیبی باشد از «مان» و «ده» مخفف «دار» (۲)

۴۲ - zir-án = (زیر = دیر + «آن» نسبت) = دیران ، همیشه (۳)

۴۳ - ništa = مخفف «نشسته» از مصدر ništan (در تاتی neštan ،

در هرزنی nešta)

۴۴ - hereda = خورده - (« سوگندم هرده» روی هم معنی میدهد

سوگند خورده ام» ۰۰۰)

تذکر - در لهجه های مختلف آذری غالباً «خ» اول به «ه» تبدیل میشود

(مانند hete و höšne بجای «خفتن» و «خواستن» در هرزنی و hiš عوض

«خویش» در هرزنی و تاتی و hota بجای «خفته» در خلخالی) و این یکی از

آثار کهنگی و بهم پیوستگی این لهجه هاست

۴۵ - ješ = (مخفف «چشم» (در رازی ceš - سمنانی و لاسگردی و

شهمیرزادی : caš - سنگری : câš) (رک ذیل شماره ۷)

۴۶ - ne-vüş - em = (اول شخص مفرد منفی مضارع از فعل vûšiyân

بمعنی انداختن و افکندن) = نیندازیم

تذکر : این کلمه اکنون در تاتی بصورت vûjde موجود است

۴۷ - bûri = مبدل «باره» = اسب (بهلوی bârak)

۴۸ - $\hat{u}y\hat{a}n-i$ = حرکت «i» در آخر «اویان» همان کسره اضافه

است. همچنین در شعر بعد «اویانی عشق شوری در دل من ۰۰۰» که آخر اویان باید مکسور خوانده شود (؟)

۴۹ - $anen + ke$ = («ان» مخفف اکنون + «که» ربط) = اکنون

که - صاحب سلسله‌النسب آنرا «مادام که» معنی کرده ولی این ترکیب چنین معنی نمیدهد مگر تصور شود «انکه» غلط و صحیح آن اتیکه « $ati-ke$ » بوده و در اینصورت ati بمعنی «مادام» قابل قبولست چه در کردی $het\hat{a}$ همین معنی را میدهد (؟)

۵۰ - $n\hat{a}n - em$ = (اول شخص مفرد مضارع از فعل $n\hat{a}niyan$ بمعنی

«نالیدن») = نالم .

تذکره - با اینکه در نسخه «نالم» آمده ضرورت رعایت قافیه نشان میدهد که ممکن است «نانم» باشد (؟) و تبدیل «ل» آخر بعد از «آ» به «ن» در لهجه های آذری بیسابقه نیست چنانکه در شعر معالی «بان» بجای «بال» آمده (۱) (قس : کلمه خوان و خوالیگر و از این قبیل است «آل» و «آن» نسبت و «مان» و «مال» کردی؟)

۵۱ - $l\hat{a}y\hat{u}v-\hat{a}n$ = (لایوو = لیوه بمعنی کم عقل و دیوانه + «ان» جمع) =

دیوانگان

بیدرد و نالنک و تلنگی و لیوه اید آن درد کو که باخبر از درد ما شوید

یحیی کاشی «لغت نامه»

۵۲ - $a-g\hat{i}r\hat{e}$ = (سوم شخص مفرد مضارع استمراری) = میگیرد

«a» استمرار منحصر باول مضارع می پیوندد چنانکه در جنوب «e» یا «i» همین

خاصیت را دارد (رک شماره ۲۰)

۵۳ - $h\hat{a}r$ = مبدل «خوار» : سهل و آسان - (اوستا : $xv\hat{a}thra$ -

بهاوی : $xv\hat{a}r$ - کردی و طبری $x\hat{a}r$ - بلوچی $v\hat{a}r$) (رک ذیل ۴۴)

۵۴ - $r\hat{u}r-\hat{a}n$ = (رور = رود + «آن» جمع) = رودها (رک ذیل شماره

۱۲ و شماره ۲۱ و ۲۴) - (قس : «روره» = روده» در هرزنی و تاتی)

۵۵ - zirë = (سوم شخص مفرد مضارع از zîştan بمعنی داشتن؟) = دارد
و ممکن هم هست کلمه « آو » قبل از آن جز ترکیبش باشد و در این صورت:
â - vozirë بوده و « میگریزد » معنی میدهد و شعر باید چنین معنی شود: خوار
و آسان برودها میگریزد؟

در صورت صحت فرض اخیر این کلمه نیز مانند کلمات â--vâjem و
â - viyaja تبدیل « a » استمرار را به « â » در کلمات مصدر به « و » تأیید میکند (۱)
تذکر - « د » اول کلمات جنوبی گاهی در لهجه های شمالی « ز » میشود و
این نیز یکی از موارد اختلافات اساسی بین لهجه های شمالی و جنوبی است: دانم =
زانم . دیران = زیران . دست = زست . دامام = زومام . دیروز = زیر
(هرزنی و تاتی) .

۵۶ - zara = سوم شخص مفرد ماضی نقلی از فعل zaran بمعنی زدن) =
زده (رک شماره های ۱۲-۲۱-۲۴-۵۴)

۵۷ - âv-û = (آو = آب + « û » علامت جمع ؟) = آبها - (در
هرزنی علامت جمع oy در خلخالی o میباشد)

۵۸ - xo+nem-zâner = (« خو » مخفف « خود » + نیم « مرکب از
حرف نفی و « می » استمرار + زانر = دانند) = خود نمیداند

تذکر - در سوم شخص مفرد مضارع گاهی « د » آخر به « ر » تبدیل میشده و
گاهی آنرا برای تخفیف حذف میکرده اند ، بنظر من این امر تا حدی ارتباط بحرف
آخر ریشه فعل داشته که چون نمونه های زیادی در دست نیست نمیتوان تمام موارد
آنرا تشخیص داد، فعلا از همین آثار میتوان گفت که هر جا آخر ریشه فعل « س » یا
« ز » باشد ممکن است « د » سوم شخص مضارع به صورت « ر » تلفظ شود . بوبارسر-زانر (۱)
۵۹ - koru = مخفف korûm = کدام (تاتی . karom - هرزنی:

(kerem

۶۰ - ra = مخفف راه . (در هرزنی ro و در تاتی rû - کردی

ri لاسگردی و بلوچی râ - سرخای: ra)

تذکر - در لهجه‌های مختلف آذری غالباً کلماتیکه ماقبل حرف آخر آنها â یا ù یا î باشد حرف آخرشان حذف میشود چنانکه در هرزنی : رو = «روز» و ر = «راه» و اسپی = «اسپید» است

۶۱ - ûrâman = نوعی از خوانندگی و گویندگی باشد که آن‌خاصهٔ پار سیانست و شعر آن بزبان پهلوی باشد و نام دهی است از مضافات و توابع جوشقان مشهور باورامه و چون این قسم گویندگیرا شخصی از خنیاگران آن ده وضع کرده بود بنابراین به اورامن شهرت یافت (برهان قاطع)

و ممکن است کلمه مرکب باشد از «او» و «را» مخفف راه + «منه» مخفف «من است»

۶۲ - xand = مخفف «خوانند» = (سوم شخص مفرد ماضی مطلق از (xandan)

۶۳ - rû = مخفف «روز» (رک ذیل شماره ۶۰ و مقاله سابق)

۶۴ - kâmer = کمر ، میان و بندی که بر میان بندند (رک برهان قاطع) پهلوی : kamar — کردی kemer)

۶۵ - gâr-i-yâ = («گار» مخفف «اگار» بمعنی «اگر» + «i» بمعنی این + yâ = جا) = اگر باین جا (؟) (مع علوم انسانی)

تذکر - تبدیل «ج» و «ز» به «ی» در لهجه‌های آذری معمول بوده چنانکه در هرزنی yov و yet بترتیب = با «جو» و «جفت» • همچنین yare و yan بترتیب = با «زدن» و «زن»

ممکن هم هست «gâ-eyâ» باشد مرکب از «گا» مخفف «گاه» و «یا» بمعنی «میآید» - گا یا = گاه میآید، گاه باشد (؟)

۶۶ - jahnâma = (ج = چ بمعنی از + اهنامه = عشق)

در برهان قاطع کلمه «اهننامه» بمعنی کر و فر و خود نمائی و خود آرائی و دولت و عشق آمده و در اینجا معنی اخیر مناسب است •

و «اهنامه داران» بمعنی عاشقان حق و بندگان خاص در اشعار آذری معمول بوده چنانکه در شعر منسوب بآدم (!) نیز آمده:

یر اوگیری نوای روسایم اج سر یقین زانم که لاوم گیری او سر
یرتم اج در برانی و اکیان شوم میان اهنامه داران خاکم اوسر (۱)
(رک رساله آذری چاپ سوم ص ۵۸)

و بنظر میآید در این شعر همام تبریزی :

گرم خاواکنی لشنم بوینی بیویت خته بام ژاهنام سرمست
نیز کلمه «ژاهنام» مرکب باشد از «ز» = «ز» و «اهنام» بمعنی عشق (رک شماره سابق ص ۲۷۳)

۶۷ - bē - (رک شماره ۱۱)

۶۸ - ben'om = (اول شخص مفرد مضارع از فعل ne'ayan = نهادن) =
بنهم ، قرار دهم (۲)

۶۹ - xûrand = خوردند ، در خور و لایق (در خراسان «خوردند» بهمین معنی معمول است)

۷۰ - dîr-a = دیربست ، مدتبست

۷۱ - asr = اشک - (شوشتری aras - کردی : asr - نماتی :
âsdar) و با کلمه «اشک» از یک ریشه است

۷۲ - rîjê = (سوم شخص مفرد مضارع از فعل ritan بمعنی ریختن) = ریزد

۷۳ - ac = از (رک شماره ۱۴)

۷۴ - var + baxt = (بد + بخت) = بدبخت

تذکر - در متن «کور بختی» نوشته و اگر «ک» جزء ترکیب کلمه باشد
kûr - baxt نیز بمعنی بدبخت است چنانکه در مقاله سابق بیت ۱۹ آمده :
از این گین کور بختی وینشی ده وزابن کی خته ورئی یا اواگر

۷۵ - $ce+kij-i$ = (چه + کیج = کس + «ی» خطاب) = چه کسی ؟ (رك ذیل شماره ۶)

۷۶ - $eše-tè$ = بتو - (رك شماره ۲۳)

۷۷ - $kari$ = (دوم شخص مفرد از فعل $kardan$ = کردن) = کنی

تذکر - در لهجه های شمال غربی عموماً مضارع و امر «کردن» از «کر» می آید و در لهجه های جنوبی و شرقی و شمال شرقی غالباً «کن» بکار میرود و این نیز یکی از وجوه اختلاف است

۷۸ - $be-vin-i$ = (دوم شخص مفرد مضارع از فعل $vendeyan$ = دیدن) (رك شماره ۳۸)

۷۹ - $ay-gehân$ = («ای» = «ار» مخفف «اگر» + «ای» = جهان - پهلوی : $gêhân$)

۸۰ - $sû$ = روشنی و نور (رك مقاله سابق)

۸۱ - vas = بس - (پهلوی : vas - سمنانی ، سرخای ، لاسگردی و شهمیرزادی : vas)

۸۲ - da = مخفف «در» حرف اضافه - (رك مقاله سابق)

۸۳ - $vâ$ - با «حرف اضافه» (رك مقاله سابق)

۸۴ - $šovàn$ = (شو = شب + «آن» جمع) = شبها

۸۵ - $viyâvân-ân$ = (ویاوان = بیابان + آن جمع) = بیابانها

۸۶ - $barâmân$ = ممکن است این کلمه مرکب از «برا» و «مان» باشد و معنی میدهد «برای منزل» و ممکن است مرکب از «bar» = «در» و $âmân$ =

هامون؟) باشد و معنی میدهد «درهامون و صحرا» - (درهرزنی و تاتی $dar = bar$)

۸۷ - $xemâr$ = مقنعه و روپاک :

گرسرورا زگوهربر سرشعار باشد و کوهراز عنبر درسرخمار باشد

«منوچهری»

۸۸ - $ce+sar+casmân$ = (چ = ز + سر + چشمان) = از چشمان سر...

۸۹- jdanom = (اول شخص مفرد مضارع از فعل jdayan = زدن) = زنم

(در پهلوی <jdatan = jdan = کردی: jden - افغانی: jdan - طبری: jduan

گیلکی: jdîn)

۹۰- lāv = لاف (کردی: làw)

۹۱- boj = مخفف boje = باشد ، کردی (bu j)

۹۲- kebli = محرف «قبلی» = طرف مقابل؟

تبریز - اردیبهشت ماه ۱۳۳۵

ادیب طوسی



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی